مجله حوزه، شماره 159-160

**قلم و حوزه**

**جواد محدثي**

**چكيده:** در راستاى تأمين انتظارات مقام معظم رهبرى از حوزويان و ضرورت به روز بودن روحانيون و حضور در عرصه‏هاى تأثيرگذار علمى و فرهنگى و تبليغى، توجه خاص به مقوله »قلم« و »نگارش« ضرورى است.   
آن‏چه مى‏خوانيد، زوايايى از اين ضرورت و بايستگيهاى قلم حوزويان و خلأها و نيازها و رسالت فرزندان حوزه در تبيين معارف و انديشه‏هاى دينى به زبان روز و متناسب با شرايط حاضر را بررسى مى‏كند.   
**كليد واژگان:** قلم. بيان. حوزه. رسالت.

**قلم، رابط انسان و انديشه‏ها**آن‏چه در درون انسان مى‏گذرد، انديشه و احساسى كه در مغز و دل است، تا »بيان« نشود، نه ديگران از آن آگاه مى‏گردند، نه »اثر« آن به ديگران منتقل مى‏شود.   
خداوند، انسان را با ويژگى برجسته »بيان« آفريده است. در قرآن كريم مى‏خوانيم:   
»خلق الإنسانَ علّمه البيان«.1  
و اين بيان، تنها زبان گويا و قدرت ناطقه نيست. با هرچه و در هر شكل و قالب كه انسان بتواند با جز خود رابطه برقرار كند، »بيان« است; خواه با »فرياد« باشد يا »سخن«، يا »نوشته«، يا »نقّاشى«، يا »آهنگ« يا حركات بدنى و »نمايش« و حتّى »سكوت«! چراكه »گاهى سكوت، گوياتر از تكلم و فرياد است. «2   
يكى از شاخه‏ها و شعبه‏ها و شكلهاى اين رابطه، »نوشتار« است و آن‏چه در اين ميدان، رسالت بر دوش است، »قلم« است.   
ما با نوشته‏هاى ديگران، پى به انديشه‏هاى آنان مى‏بريم.   
ما به كمك قلم، »آموخته«ها و »اندوخته«هاى خويش را به آگاهى ديگران مى‏رسانيم.   
ما در سايه »نوشتن«، معارف امروز را به دست فرداييان مى‏سپاريم، آن‏گونه كه پيشينيان ما، آنان‏كه »اهل قلم« بودند و دستى در تأليف داشتند، توانستند علوم و تجارب و انديشه‏هاى خويش را ثبت كنند و براى ما به ميراث بگذارند.   
پس نبايد از نقش قلم، به عنوانِ آن‏چه كه انسانها و انديشه‏ها را به هم پيوند مى‏دهد غافل بود. امّا چگونه قلمى و كدام شيوه؟

**جادوى كلام**در اين‏جا، سخن از دستور زبان و درست نويسى جمله‏ها و واژه‏ها نيست. كلام از محتواى نوشته‏ها و مطالب ارائه شده هم نيست; كه هر دو وادى جدا و مقوله‏اى قابل تأمّل و ژرف نگرى و استحكام بخشى‏اند.   
صحبت از اين است كه چگونه يك نوشته، سحرآسا و دلنشين و روح‏انگيز و مؤثّر مى‏شود؟ و چرا نوشته‏اى ديگر بى جاذبه، خسته كننده، يك نواخت و بى تأثير از آب در مى‏آيد؟   
نويسندگان گوناگون، از چه ويژگيهايى برخوردارند كه آثارى متفاوت - در تأثير و جاذبه - پديد مى‏آورند؟   
بى شك، »قالب« گاهى چنان گيرا مى‏شود كه »محتوا« را هم به دنبال خود مى‏كشد. و »سبك«، گاهى چنان از ابداع و ابتكار برخوردار است كه جاذبه‏اش خواننده را شيفته و مسحور مى‏سازد. »ابتكار« در شيوه، در استخدام تعبيرات و سبك نوشتار، در زاويه ديد، در ارائه مطالب نيز گاهى جادوگرى و افسون مى‏كند.   
تنوّع لفظ و گستردگى حوزه واژگان كاربردى يك قلم زن نيز، نوشته را از يك نواختىِ ملال آور و كسل كننده بيرون مى‏آورد. آن‏چه به غناى اين بُعد از نوشته مى‏افزايد، مطالعه هرچه بيش‏تر در آثار دلپذير و زيباى گذشتگان و معاصران است. ابتكار را هم كسى خواهد توانست كه از آثار ديگران و پيشينيان باخبر باشد. »نوآورى« بدون آگاهى و تسلّط بر آثار ادبى و فرهنگى گذشته و »ادبيات كهن« ناشدنى است.   
زبان و ادبيّات امروز، با گذشته متفاوت است. در اين شكّى نيست. پس كسى كه با كوله بارى غنى از فرهنگ كهن، با بيان زيبا و زبان امروزى بتواند اثرى پرمحتوا عرضه كند، مرز زمان را در هم شكسته و گذشته را در آينده مطرح ساخته و آينده و امروز را با »ديروز« پيوند زده است.   
البته همه نويسندگان، بيرون از واژه‏هايى كه در كتب لغت آمده است، دست به آفرينش ادبى نمى‏زنند. ابزار، همان ابزار است. ابزار هنرنمايى نويسندگان، همين كلمات است. امّا همه مهارت و هنر نويسنده در نوع استفاده از واژه‏هاست، كه گاهى از لفظى فرشى، كلامى عرشى مى‏آفريند و از همين واژه‏هاى موجود بهره گرفته، خواننده اثر را افسون مى‏كند.   
شناخت واژه‏ها و قابليت الفاظ و كشش محتوايى و مضمونى تعبيرات، زمينه ساز جادوگرى با كلمات است.

**گستره قلم زنى**استفاده از قلم، تنها در »تأليف آثار علمى« يا »تدوين مجموعه‏هاى تاريخى و روايى« و »نگارش متون درسى« خلاصه نمى‏شود. قلم - آن گونه كه ياد شد - به شكلهاى گوناگون ايجاد رابطه فكرى، عاطفى، اجتماعى، فرهنگى و سياسى با مخاطب مى‏كند.   
»هنر«، در هر شكل‏اش محتاج قلم است. امروز اگر »رمان«، قالبى گيراست، و اگر »قصه نويسى«، فنّى جاذب و مؤثّر است، و اگر »سينما« هنوز هم امواج انسانها را به سوى خود مى‏كشاند، و اگر »تآتر« هنوز هم جاذبه نيرومند خود را دارد، همه مديون »قلم« است.   
اگر امروز، جنگ رسانه‏هاى خبرى است و اگر صاحب قلمان در عرصه سايت‏ها و وبلاگ‏ها به مقابله با هم مشغول‏اند و اگر در دنياى مجازى كسانى ميدان دار و فعال‏اند، ردّپاى قلم را در اين صحنه‏ها و عرصه‏ها به وضوح مى‏توان ديد.   
»داستان نويسى«، بهره‏گيرى از قلم در قالبى خاصّ است. فيلم و نمايش هم بر اساس »سناريو« و نمايشنامه مكتوب، ساخته و اجرا مى‏شود. برنامه‏هاى راديو و تلويزيون و كانال‏هاى گوناگون هم در حدّ بالايى متكّى به »نوشته« است. رسانه‏هاى خبرى و خبرگزاريها نيز كارى قلمى مى‏كنند و نوع نگارش كه در تنظيم متن خبر و گزارش در رسانه‏ها و مطبوعات به كار مى‏رود، در ميزان تأثير، بُرد، انگيزش، جهت دهى و... نقش دارد.   
طنزنويسان هم از نويسندگى بهره مى‏گيرند.   
پديدآورندگان نثرهاى ادبى و حماسى و عرفانى نيز تكيه به »قلم« دارند.   
آن‏چه همه روزه چشم ميليونها انسان را به صفحه روزنامه‏ها و مجلاّت مى‏كشد، »نوشته‏ها«ست.   
آن‏چه در كتب درسىِ ميليونها دانش‏آموز و دانشجوى اين كشور و ديگر كشورها مورد مطالعه، آموزش، تكرار، حفظ، آزمون و... قرار مى‏گيرد، آثار قلمى است.   
گفتيم كه »محتوا« جاى خود دارد، ولى »قالب« نيز نبايد از ياد برود. كدام انسان انديشمندى است كه از »قلم« در ارائه انديشه‏ها و انتقال آرمانهايش سود نبرد؟   
فيض كاشانى، از دريچه آثار متعدّدش، با ما كه سالها پس از او به عرصه آمده‏ايم، سخن مى‏گويد و ما را تربيت مى‏كند.   
ابوعلى سينا، ملاّصدرا، علامه طباطبايى و... از پنجره تأليفات‏شان به افقهاى دوردست پس از خويش مى‏نگرند و با امروزيان، انديشه‏هاى فلسفى و حكمت‏هاى والاى خود را مطرح مى‏كنند.   
امام خمينى، با به كارگيرى قلم در پيامهاى ماندگار و انقلاب آفرين خويش، توانست موجى جهانى در عصر حاضر پديد آورد.   
ده‏ها و صدها مؤلف پرارج و نويسنده پرتوان - مسلمان يا نامسلمان - گرچه قرنها پيش چهره در نقاب خاك كشيده‏اند، امّا قلم‏شان امروز با ما سخن مى‏گويد. نويسنده‏اى كه امروز، مقاله‏اى مى‏نويسد يا كتابى تأليف مى‏كند، همزبانان و همزمانان خود را، و انسانهاى ديگر را در زمانهاى ديگر، در جريان انديشه خويش مى‏گذارد.   
فرقى نمى‏كند كه »اثر«، مفيد باشد يا زيان بار، حق باشد يا باطل، هر دو گسترش مى‏يابد و موج برمى‏دارد. گاهى يك نويسنده، يك »بمب كتابى« در جهان منفجر مى‏كند كه دامنه لرزش و تخريب آن تا آفاق دوردست مى‏رسد. گاهى هم كسى اثرى نافذ، جذّاب، سازنده، هادى، بصيرت آفرين و دلنشين پديد مى‏آورد كه به سرعت به زبانهاى ديگر هم برگردانده مى‏شود و تأثير مثبت بر وجدانهاى بشرى و انديشه‏هاى مردم مى‏گذارد. اينها گوشه‏هايى از »گستره قلم‏زنى« را نشان مى‏دهد كه نبايد از آن غفلت داشت.

**حوزه و رسالت بلاغ و ابلاغ**خدايى كه به »قلم« و »نوشته« سوگند مى‏خورد،3 و در آغاز بعثت رسول اكرم(ص)، از آفرينش انسان و آموزش با قلم ياد مى‏كند،4 ديدگاه مكتب را نسبت به پايگاه و جايگاه رفيع كتاب و قلم نشان مى‏دهد.   
پيامبرى كه معجزه‏اش »كتاب« است و آموختن دانش را »فريضه« مى‏داند و زكات علم را نشر آن مى‏داند، رايَتِ بلندى افراشته كه »حرمت قلم« را مى‏نماياند.   
مگر علماى دين، وارثان انبيا نيستند؟ مگر ميراث حضرت رسالت، علم و دين و قرآن نيست؟ و مگر بار سنگين »بلاغ«، بر دوش نبىّ اكرم(ص) نبود كه پس از او بايد وارثان‏اش همان نقش و رسالت را عهده‏دار شوند؟   
اين كلام الهى است كه: »و ما على الرّسول الاّ البلاغ«.5 و تبليغ، كار اساسى پيامبر خدا و وارثان راه و دعوت و مكتب اوست. در علوم حوزوى نيز، آن‏كه به »شناخت دين« و »تبيين و تبليغ مكتب« مربوط باشد (چه به صورت اصلى يا زمينه ساز و مقدّمى) قداست و احترام و ارزش دارد و اگر تعليم علم و تعلّم دانش، نه در اين مسير باشد، از رسالت نبوى فاصله گرفته است.   
محصول حوزه‏ها نيز بايد چنين و اين باشد. دست پرورده حوزه‏ها بايد بتواند با »بيان« و »قلم«، اسلام را بشناساند، يا اسلام شناس تربيت كند.   
تشنگى نسل و عصر حاضر را نسبت به شناخت اسلام ناب و بى‏پيرايه و پاسخ‏گوى نيازها، چه كسى بايد پاسخ دهد؟ و شبهات را چه كسى بايد دفع كند؟   
نياز مجامع علمى و فرهنگى و مطبوعات و رسانه‏ها را به قلم‏زنان وارسته و متعهّد و خبير و كارشناس در مسائل دين چه كسانى بايد برآورند، جز فرزندان حوزه؟ بويژه در دوران پس از انقلاب كه به اسلام و ايران و قم و حوزه علميه و روحانيت شيعه با چشمى ديگر نگريسته مى‏شود و انتظارهاى به جا و به حق، بسى افزون‏تر از توان و آمادگى موجود ماست و ما متأسّفانه، يا نخواسته‏ايم، يا نتوانسته‏ايم در غوغاى دنياى امروز و معركه‏گيرى انديشه‏هاى وارداتى و تهاجم فرهنگى دشمن و شكار ذهن‏هاى ساده و آماده، آن‏چه را »بايد«، انجام دهيم و بگوييم و بنويسيم و بسازيم و بسراييم و بنگاريم و عرضه كنيم!...   
مى‏گوييد نه؟ از دستاوردهاى اين سى و دو سال پس از انقلاب نمونه بياوريد كه تا چه حدّ، به تناسب سؤال و نياز، »پاسخ مناسب و درخور« داشته‏ايم. روشن است كه تلاشهاى انجام يافته كه بسى درخور توجه و ستايش و تقدير است، هرگز از نظر دور نيست، ليكن حجم متناسب با نيازها، مى‏بايست بسى بيش‏تر و بهتر از اين‏ها باشد.   
به هر حال، تكليفِ تربيت دينى نسل امروز و فردا، بر دوش صاحبان قلم‏هاى استوار و تواناست، تا بتوانند پادزهرى براى سمپاشيهاى دشمن و دارويى براى بيماريهاى فكرى و روحى و اخلاقى فراهم آورند.   
حضرت امام، قدس سره، فرمود:  
»مجلّه نويسى آسان است، ولى مجلّه صحيح نوشتن مشكل است. چهار عكس، چهار مقاله و چهار شعر و چهارتافكاهى، اين آسان است، تخصّص نمى‏خواهد، بايد مجلّه راه بيندازيد كه وقتى جوانها باز مى‏كنند، شكل و صورت و عكس‏هاى مجلّه و تيترهاى مجلّه طورى باشد مقابل آن‏كه پنجاه سال ما را به نابودى كشيد. شما بايد جبران آن پنجاه سال را بكنيد... براى نسل آينده فكرى بكنيد. اسلام همه نسلها را مكلّف مى‏داند. پيغمبر اسلام مكلّف بودند براى همه نسلها، همچنين مكلّفيم براى نسل آينده كار كنيم. بايد تربيت ما از اولاد در خانه و دبستان و دبيرستانها باشد. ان‏شاءاللّه موفق باشيد كه مجلّه‏تان تربيت كننده باشد، زياد نوشتن نباشد، خوب نوشتن باشد. «6  
روان آن پير روشن ضمير شاد، كه هم درد را مى‏گويد، هم درمان و راه علاج را، هم شيوه را و بايدها و نبايدها را.

**سيره سَلف صالح**»قلم« را پيشوايان مكتب، به دست ما سپردند و توصيه كردند كه علوم خويش را بنويسيد; چراكه در آينده به آن نياز خواهيد يافت.7 و فرمودند:  
»بنويسيد و منتشر كنيد، چراكه زمان آشفته و نابسامانى پيش خواهد آمد كه مردم تنها به »نوشته‏ها«ى خود انس خواهند داشت. «8  
اين بود كه علماى ما قلم برداشتند و علوم اهل بيت و معارف قرآن را نوشتند و به يادگار گذاشتند. آنان »اصحاب قلم« و »ارباب تأليف و تصنيف« بودند و هزاران اثر گرانبها و پرارج كه ديرپا مانده است، نشان آن همت‏هاى والا و آن انگيزه‏هاى استوار بوده است. آن قدر نوشتند و نوشتند كه فهرست آثار علماى سلف، خود كتابهاى مفصّل و پرحجمى را تشكيل داد.   
كافى است نگاهى به »الفهرست« ابن نديم، »كشف الظّنون« حاجى خليفه و »مرآة الكتب« ثقة الاسلام تبريزى بيفكنيم، يا كتاب شگفت و عظيم »الذريعة الى تصانيف الشيعه« شيخ آقابزرگ تهرانى و »كشف الحجب و الأستار« سيد اعجاز حسين را ورق بزنيم، يا مرورى در »فهرسة الكتب و الرسائل« اسماعيل اجينى، »تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام« سيد حسن صدر و »معجم المؤلّفين« عمر رضا كحّاله و ده‏ها مجموعه‏هاى كتاب‏شناسى و فهرست مؤلفان داشته باشيم. تا سيره پيشينيان برايمان مبرهن و آفتابى شود.9   
بيش‏تر آثار ماندگار دانشوران پيشين، از جهت اتقان و استحكام محتوا، شيوايى و استوارى نثر، حسن تدوين و استخوان بندى مطالب، ضرورتها و اولويّتها در پديد آوردن آثار علمى و فرهنگى براى امروزيان »اسوه« است.10   
فخر گذشتگان، نگارش آثار علمى ماندگار است.   
معاصران ما از اين فخر، تا چه پايه و مايه سهم دارند؟ البته كه آينده قضاوت خواهد كرد. حيف است كه اندوخته‏ها و تجربه‏هاى دانايان امّت، با نگارش و تأليف جاودان نگردد و دريغ است كه علوم عالمان تنها در سينه‏ها بماند، يا از لبها به گوشها انتقال يابد، كه رسول خدا(ص) فرمود:  
»قيّدوا العلمَ بالكتابةِ«11   
دانش را با نوشتن، قيد و بند بزنيد (تا نگريزد و تباه نشود).  
ناگفته نماند كه اصول كتابت و روش تأليف و آيين نگارش، نكته‏اى است كه هم بايد از استادان فنّ فرا گرفت، هم با عشق و شوق، با پشتكار و ممارست، در اين زمينه خود را توان‏مند ساخت.  
ناشيانه است اگر پنداشته شود صِرف نوشتن و جمله‏بندى و پركردن صفحات و پديد آوردن چيزى به نام »كتاب«، همان است كه بايد باشد!   
اگر »الغدير« علامه امينى و »الميزان« علامه طباطبايى ماندگار و درخشان است، روح ديگرى بر اين قالب حاكم است.   
اگر »المراجعات« سيد شرف‏الدين و »عروة الوثقى« سيد جمال‏الدّين و »امالى« سيد مرتضى مرز زمان را مى‏شكند، رمز و راز ديگرى دارد.   
و اگر در روزگار حاضر، آثار گرانسنگ شهيد مطهرى همچنان مورد توجّه است، ريشه در همان بايستگيهايى دارد كه در آثار اوست.

**جايگاه ادبيات فارسى**برخلاف دوره‏هاى پيشين كه متون قوى ادبى در دستور كار حوزه‏هاى علمى بود و جزء برنامه‏هاى مقدماتى آموزشها، خواندن كتابهايى همچون: گلستان، بوستان، كليله و دمنه، تاريخ وصّاف، تاريخ معجم و... به شمار مى‏رفت، امروز چندان خبرى از اينها نيست.   
شايد هم اعتماد بر اين است كه روى آورندگان فعلى به حوزه‏ها، بيش‏تر كسانى‏اند كه تحصيلات متوسطه يا دانشگاهى دارند، بنابراين تا حدود قابل توجّهى به »ادب و دستور فارسى« آشنايند و بخشهايى از اين‏گونه مباحث را در »راهنمايى« و »دبيرستان« خوانده‏اند.   
امّا هم آن مقدار بسنده نيست، هم نسبت به كيفيت آموزش و فراگيرى ادبيات فارسى در اين مقطع آموزشى و ضعفها و نارساييهاى آن واقفيم.   
طلاّب، از نخستين روزهاى ورود به حوزه، به آموختن ادبيّات عرب مى‏پردازند و سروكارشان با صرف و نحو است و عميق‏ترين مباحث ادبى زبان عرب را در كتابهاى »جامع المقدمات«، »صرف ساده«، »عربى آسان«، »مبادى العربيّه«، »سيوطى«، »مغنى« و... فرا مى‏گيرند و در زمينه‏هاى معانى و بيان و علم بديع و فنون بلاغت نيز، كه زيربناى فصاحت و زيبايى و شيوايى »كلام و كتاب« است و انسان را در محدوده »گفتار« و »نوشتار« كه از شاخه‏هاى مهم »بيان« است، قوّت و مايه مى‏افزايد، متونى همانند »مختصر المعانى«، »مطوّل«، »جواهر البلاغه« و... مى‏خوانند.   
ولى مى‏دانيم كه همه اينها در وادى زبان عربى است و حالت تطبيقى و مقايسه‏اى ندارد، مگر آن‏كه خود استاد، اهل ذوق و اطلاع باشد و با تسلّط بر ادبيات و معانى و بيان در هر دو زبان فارسى و عربى، آموخته‏هاى عربى را بر شعر و نثر و گفتار و نوشتار فارسى هم منطبق سازد، تا طلبه را در »گفتن« و »نوشتن« به كار آيد و دريغا كه اين‏گونه نيست، »الاّ ما شذّ و نَدَر... «.   
نتيجه آن مى‏شود كه محصلين حوزه‏ها، به مراتبى از فضل علمى هم مى‏رسند، امّا در ادبيات عرب، ولى با ادب فارسى، به تدريج فاصله مى‏گيرند، جز آنان كه روى انگيزه‏ها و دواعى خاص، آن رشته را نه تنها نمى‏گسلند، كه تقويت هم مى‏كنند و به مهارتها و توانهاى خوبى هم دست مى‏يابند.   
البته در سالهاى اخير، عنايت و اقبال به قلم و مهارتهاى نويسندگى و شركت در دوره‏هاى آموزشى نگارش و پژوهش بيش‏تر شده و جاى خوشحالى و اميدوارى است.

**دروس اصلى و جنبى**برخى از مواد درسى در حوزه‏ها لقبِ »درس‏هاى اصلى« به خود گرفته است، مانند: ادبيات عرب، معانى و بيان، فقه و اصول و احياناً منطق و فلسفه.   
امّا علوم و رشته‏هاى ديگرى مانند: تفسير، تاريخ اسلام، نهج البلاغه، رجال و درايه، حديث‏شناسى، عقايد و كلام، نهج البلاغه و... متأسفانه درسهاى جنبى به شمار مى‏آيد و عنايت لازم به آنها نمى‏شود. ادبيات فارسى و آموزش روش نگارش و تحقيق هم در همين راستا قرار دارد. اين قصور و اهمال، هم از سوى خود دانش پژوهان حوزه است، هم از طرف برنامه ريزان و سياستگذاران آموزشى حوزه و... ناگفته نماند كه مديريت مراكز درسى مى‏تواند بسيار سرنوشت ساز و تعيين كننده در اين زمينه‏ها باشد، كه بماند.   
غربت و مظلوميت ادب فارسى و نگارش و قلم زنى و فنون ترجمه و تأليف و روشهاى نو و بديع و امروزى در اين وادى، از همين‏جاها سرچشمه مى‏گيرد. يك دهم توجّه و اهتمامى كه به صرف و نحو عربى و يك صدم اعتنايى كه به فقه و اصول مى‏شود، به »قلم« اعتنا نمى‏شود. در حالى كه با توجه به آن‏چه در گذشته ياد شد و از تأثيرگذارى شديد قلم و سيره سلف صالح گفتيم، روشن شد كه محصول اين همه آموزش و ساليان دراز كسب علم و فضل در حوزه‏ها، اگر با زبان روز و متدهاى گيرا به نسل معاصر و آيندگان انتقال نيابد، چه سودى از انباشتن آن همه، در ذهن و دل، و محروم ماندن تشنگان آن معارف؟  
آن‏گونه كه روحانى به خطابه و منبر و سخنرانى بها مى‏دهد - چون در امر تبليغ و ارشاد به كار مى‏آيد - بايد به همان سان و بيش‏تر به نگارش بينديشد و در آن بكوشد، چرا كه »حيطه قلم«، امروز بسى گسترده‏تر و متنوّع‏تر از حوزه بيان و خطابه است و مخاطبانِ »منبر قلم« بسيار بيش‏ترند.   
وقتى ابزار بودن و مقدمه بودن »قلم و بيان« را نسبت به »تبليغ« كه رسالت اصلى فرزندان حوزه‏هاست در نظر بگيريم، و اين‏كه بدون مهارت در سخن و قلم، امكان توفيق جدّى در تبليغ و ارشاد و رسالت هدايت نسل كنونى نيست، يا كم‏تر است. خود به خود جايگاه نگارش و ادبيّات، از »جنبى بودن« به »درس اصلى« تبديل مى‏شود و بايد بشود.   
البته شايد آنان‏كه متوغّل در علوم حوزوى و بى توجّه يا بى خبر از پيرامون و جهان خارج‏اند، بر اين سخنان به سخره بنگرند، ولى مخاطبهاى اين كلام، درد آشنايانى‏اند كه از وضع موجود جامعه و جهان و مظلوميت امّت محمدى رنج مى‏برند و از »هجوم فرهنگى« دشمن آگاه‏اند و از بى پناهى نسل جوان كه آماج اين تهاجم‏اند، رنج مى‏برند و اين شكوه‏ها و درد دلها را جدى مى‏نگرند.

**ثقل زبان**با اشارتى كه به كيفيّت آموزش ادبيات شد، به خاطر انس و آشنايى طلاّب با لغات و اصطلاحات عربى و سالها تمرين و تكرار آنها در درس و بحث و كتب گوناگون حوزوى، زبان محصّلان حوزه‏ها به تدريج يك زبان خاصّ آميخته به تركيبها و اصطلاحات طلبگى مى‏شود و تكيه كلام‏هاى برگرفته از مدرسه و حوزه، چنان با زبان و گفتار و نوشتار آنان به هم مى‏آميزد كه گاهى فهم كلام‏شان براى مخاطبان دشوار مى‏گردد و شنوندگان و خوانندگان، ارتباط كلامى و تفاهمِ زبانى با گوينده و نويسنده حوزوى پيدا نمى‏كنند.   
اين »ثقل زبان«، هم در گفت‏وگو با هم مباحثه‏ها و اقران خويش، هم در تكلّم با توده مردم و صحبت با نوجوانان و عامه خلق و نيز قشر تحصيل كرده، خود را نشان مى‏دهد و اين فاصله زبانى رفته رفته بيش‏تر مى‏شود و به »انقطاع« و گسست از معاصران مى‏رسد. پيامد اين‏گونه گفتار، همان مى‏شود كه »جمالزاده« در داستان نيشدار و گزنده و طنزآميز خود به نام »فارسى شكراست« آن را به استهزاء مى‏گيرد و وفور كاربرد واژه‏هاى عربى و غربى و نامأنوس را با آن نقد ظرايف و تند، مسخره مى‏كند.   
اين فاصله، سبب مى‏شود كه آثار حوزويان و تأليفات علماى دين (البته آنان كه اين ويژگى را دارند) به ميان جامعه راه نمى‏يابد و قشر كتابخوان و نسل جديد كه با انواع داستانها، رمانها، نوشته‏هاى ساده و روان و جذاب و گيرا روبه‏رويند، رغبتى به مطالعه اين‏گونه آثار نشان نمى‏دهند و كم كم اين تصوّر غلط در برخى ذهنها پيش مى‏آيد كه مگر حوزه هم نويسنده و شاعر و اديب و هنرشناس دارد؟   
البته زدودن اين ذهنيّت منفى، با ارائه هرچه بهتر آثار شيوا و نثرهاى استوار از سوى اصحاب قلم و حوزه‏هاى علميه است و راه دست يافتن به چنين زبان و بيان و نوآورى، حضور فعّال در عرصه ادب و قلم و تأليف و نگارش معاصر است، از طريق خواندن و نوشتن و شنيدن و دقت داشتن.

**درمان؟**هدف، پرداختن به »آيين نگارش« نيست، كه آن را بايد در كلاسها و دوره‏ها آموخت و متواضعانه از استادان باتجربه فرا گرفت، و هم بايد به كتب متعدّد خاص اين موضوع، مراجعه و آنها را مطالعه كرد. بلكه به چند نكته محورى كه تا حدّى راه گشاست، اشاره مى‏شود:

**الف. وقت گذاشتن**فراگيرى مهارت در نگارش نيز، همانند هر رشته و فن ديگرى نياز به صرف وقت دارد. با شركت چند ساعته در يك كلاس يا گذراندن دوره‏اى فشرده براى نويسندگى يا خواندن يك كتاب درباره آيين نگارش، هرگز كسى صاحب قلم و نويسنده نمى‏شود. اين نيز علمى است همچون علوم ديگر كه:  
»ما لَم تُعطِهِ كُلّكَ لم يُعطِكَ بعضَه«، تا همه وجود و توجهت را به آن ندهى، بخشى از خود را به تو نمى‏دهد.  
بايد مطالعه فراوان كرد، كتاب داستان و نوشته‏هاى روان و زيبا و نثرهاى ادبى قديم و جديد بسيار خواند، دستور زبان را به دقّت فرا گرفت و به كار بست، تا به گوشه‏اى از آن‏چه مطلوب است دست يافت. برخورد تفنّنى و ديمى و بارى به هر جهت و... چندان كارساز نيست. »كار نيكو كردن از پركردن است. «

**ب. آشنايى با متون**مطالعه آثار خوب ديگران، خواه ناخواه و حتى به صورت غيرمستقيم، در فكر و ذوق و قدرت قلمى و شكوفايى استعداد انسان مؤثّر است. وقتى متن زيبايى مى‏خوانيد، يا مقاله شيوايى مى‏شنويد، نيرويى درونى شما را هم به نوشتن تشويق مى‏كند و در همان حال و هوا قرار مى‏دهد. سايه‏اى از آن متن و مقاله بر نوشته شما مى‏افتد و اثر شما از آن متأثّر مى‏شود.   
روى اين حساب، بايد هم با متون كهن ادب آشنا بود و آنها را شناخت و خواند و از واژه‏ها و تركيبهاى آنها در غنى سازى نوشته بهره گرفت، هم نوشته‏هاى زيباى معاصران و نويسندگان فرزانه و صاحب سبك را بسيار خواند، تا هم گرفتار »ثقل زبان« نشد، هم در جريان فرهنگ معاصر و سبكهاى روز قرار گرفت.

**ج. افقهاى بلند**هركس به قدر همّت خود خانه ساخته...   
در آفرينشهاى ادبى و تأليف كتاب و نگارش مقاله، همّتى بالا و ديدى فراگير لازم است و نگرشى به افقهاى بلند و روشن.   
چه بايد كرد تا نوشته‏ها از جاذبه هنرى و كشش شكلى و محتوايى برخوردار باشد؟ چگونه مى‏توان در ميدان عرضه انديشه‏ها و بيان آرمانها »خط شكن« و »موج آفرين« بود؟   
دريغ از اين همه معارف بلند و ناب و محتواى غنى مكتبى كه با شيوه‏اى گيرا به امروزيان انتقال نيابد! پس بايد به اسلوبى قوى و نو و اثربخش دست يافت و براى كسب اين مهارت، از جان مايه گذاشت و به شيوه‏هاى كهن و بى جاذبه در نظم و نثر و سخن و بيان بسنده نكرد.   
تنها كافى نيست كه به »درست نويسى از نظر دستورى« يا »نداشتن غلط املايى« بينديشيم، اين حدّاقل و كم‏ترين پايه ضرورتهاى امر نويسندگى است.  
قلم‏ها بايد همچون تيغ ببُرد و جلو برود،   
همچون گلوله بر جان دشمنان نشيند و بسوزاند،   
همچون آب، كوير خشك دلها و انديشه‏ها را سيراب كند،   
همچون الماس، بدرخشد و همچون خورشيد تيرگيها و ابهامها را بزدايد.

**د. استادان و شاگردان**هركه بخواهد »استاد« شود، بايد مدّتها زانوى »شاگردى« نزد استاد بزند و دانش و فن فراگيرد.   
بدون »تواضع«، هيچ دانشى به دشتِ دلها سرازير نمى‏شود. »پرسيدن عيب نيست، ندانستن عيب است. «   
اگر كسى در شيوه‏هاى قلم، ضعيف است، هرچند در وادى علم و فضل برجسته باشد و نام‏آور، بايد متواضعانه نزد اساتيد، فنّى را كه نمى‏داند بياموزد و از تعلّم آن احساس حقارت نكند و آن را »دونِ شأنِ« خود نپندارد.   
استادان باتجربه نيز، بايد زير بال شاگردان و نوآموزان را بگيرند و دلسوزانه و با صبر و حوصله، آنان را هم به قلمرو قلم وارد كنند و تجربه‏ها را انتقال دهند. تربيت كادر و نيروسازى از مهم‏ترين كارهاست.   
غير از »وجهه علمى و حوزوى«، بايد تعهّد و نياز و ضرورت و خلأ نيز، مطمح نظر بزرگان باشد و محض رضاى خدا، سابقه داران ورزيده، فوت و فنّ كارآمد شدن را به راهيان تازه‏گام اين وادى بياموزند، چه با كلاسهاى عمومى، چه آموزشهاى خصوصى، و چه حتّى نوشتن و نشر تجربه‏ها.   
باشد كه اين مهارت، بسترى براى نشر انديشه‏هاى مكتبى و سنگرى براى دفاع از آرمانهاى دينى و ميدانى براى ردّ شبهات باشد. ان‏شاءاللّه.  
پى‏نوشتها:  
1. سوره الرّحمن، آيه 3 و 4.  
2. از شعر نويسنده، برگ و بار / 178.  
3. ن والقلم و ما يسطرون (سوره قلم، آيه 1 و 2).  
4. الذّى علّم بالقلم (سوره علق، آيه 4).  
5. سوره نور، آيه 54.  
6. صحيفه نور، ج 15 / 37.  
7. بحارالانوار، ج 2 / 152.  
8. امام صادق(ع)، كافى، ج 1 / 52.  
9. دانش مسلمين، محمدرضا حكيمى، فصل سوّم (اصالت فرهنگ«.  
10. مطالعه فصل نخست كتاب »ادبيات و تعهّد در اسلام« استاد حكيمى توصيه مى‏شود.  
11. قيّدوا العلم، قيل: و ما تقييده؟ قال: الكتابة. بحارالأنوار، ج 2 / 15.

پرتال نشریات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم